

## پیش‌خواب

**نظر وگذری بر اثر تاریخی – پژوهشی «صخره سخت»**

### تابوهای امنیتی دهه ۶۰

■ **محمدحسن روزی طلب**



حفاظت از انقلاب اسلامی از همان ساعات ابتدایی پس از تسخیر پادگان‌ها و پاسگاه‌ها در عصر ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ به دغدغه اصلی انقلابی‌ها تبدیل شد. انقلابی که سران کشورهای غربی که در

گودالوپ گرد هم آمده بودند نمی‌توانستند تیغات آن را تحلیل کنند. سران حزب کمونیست شوروی نیز گرچه امید فراوانی به حزب توده و چریک‌های فدایی خلق داشتند، اما سرویس‌های اطلاعاتی آنان این جمع‌بندی را که رهبر انقلاب اسلامی و مشاور ارشدش مر ترضی مطهری مخالفتی به سختی «نه غربی» با مارکسیست‌های حاکم بر مسکو دارد، به آنها اعلام کرده بود. از سوی دیگر سلطنت‌طلبان و افسران ارشد رژیم پهلوی گرچه در امواج سهمگین مردمی مضمحل و سرگردان شده بودند، اما وجود شبکه‌های مسلح و میلیون‌ها دلار پول سبب شده بود تا انقلابیون آنها را دشمن بافعل انقلاب تازه به ثمر رسیده بدانند. گروهک‌های چند ده نفره نیز در بدو پیروزی انقلاب توانسته بودند با استفاده از خروش مردم و نابودی ساختار نظامی به جذب نیروهای پاک‌باخته و انبار کردن اسلحه اقدام کنند. گروه فرقان<sup>(۱)</sup> شاخص‌ترین این گروه‌ها بود. نیروهای مذهبی که ره‌دراگرد امام خمینی جمع شده بودند، روایت‌های عجیبی از برخورد با ساسازمان مجاهدین داشتند و حتی پیش از پرواز انقلاب در ۱۲ بهمن، مسئله حفاظت از امام خمینی مطرح شد. دو گروه چشم در چشم هم به خاطرات زندان اوین فکر می‌کردند. اعضای خط امام اجازه ندادند مجاهدین خلق ره‌دراگرد امام خمینی حلقه زنند. استاد شهید مطهری در تماس با پاریس به سیداحمد خمینی گفت: «گر مجاهدین خلق باشند ما نیستیم!» در ادامه دغدغه نسبت به گسترش این سازمان سبب انتقاد گروه‌های هفت‌گانه‌ای شد که تقریباً تنها وجه اشتراکشان مخالفت و دشمنی با سازمان مجاهدین خلق بود. به هر روی انقلابیون در



بدو پیروزی در یافته بودند نیازمند یک نیروی انتظامی برای برقراری نظم، یک گارد انقلاب برای بحران‌های منطقه‌ای و شهری و یک سازمان اطلاعات حداثلی برای تمشیت امور ضد جاسوسی و نگهداری و بازپایی اسناد به‌جا مانده از ساواک هستند، اما نشست فراوان انقلابیون که در آنها از ابراهیم یزدی تا محمد منتظری اسناد مشروعبیت رژیم گذشته بود نیز به محل بحث و درگیری نیروهای مؤثر در انقلاب تبدیل شد و اتفاقاً چند روزی از پیروزی نگذشته بود که درگیری از تش با تیز به‌طلبن در سمننج به نشانه‌ای برای سخت بودن کار حفظ نظام تبدیل شد.

آنچه در اثر «صخره سخت» می‌خوانید روایتی از نقش آفرینان تأسیس‌گر نهادهای امنیتی در انقلاب اسلامی است. در این روایت‌ها تلاش شده است وجهه واقعی جدال‌های درونی بر سر ایجاد نهادهای نظامی و امنیتی نمایش داده شود. البته بحث پیرامون خدماتی که این نهادهای به انقلاب نوبنیاد اسلامی کردند در این مجال نمی‌گنجد که شهدای گلگون کفن این نهادها خود نشانه خدمتاشان به امنیت و ثبات کشور است. همچنین در این کتاب گذری به درگیری‌های مهم پس از پیروزی انقلاب اسلامی داریم، اگر چه شرح این بحران‌ها، رشادتها و فداکاری‌های جوانان انقلابی پاسدار و ارتشی در پادشادت تمامیت‌رضی ایران اسلامی نیازمند دهها جلد کتاب است.

این کتاب ان‌شاءالله قرار است نقطه آغاز مجموعه‌ای از تألیفات پیرامون تاریخ انقلاب اسلامی در سال‌های ۱۳۵۷ تا ۱۳۶۰ باشد و به یاری خدا فتح‌بابی برای نگارش کتاب‌هایی در باره عملکرد سازمان مجاهدین خلق به عنوان مهم‌ترین سازمان ضد امنیتی در جمهوری اسلامی، درگیری‌های منطقه‌ای مانند کردستان و سی‌ر رویدادهای سیاسی و امنیتی در سال ۱۳۶۰ به عنوان مهم‌ترین و بحرانی‌ترین سال تاریخ انقلاب اسلامی باشد.

گر بماندیم زنده، بر دوزیم جامه‌ای کر فراق چاک شده و برمردیم، عذر ما بپذیر ای بسا آرزو که خاک شد

■ **پی‌نوشت:**

۱- درباره عملکرد و اسناد گروه فرقان می‌توانید کتاب «ترکیب نقاط و ترو» را که توسط نگارنده تدوین و مطالعه کنید.

■ **احمدرضا صدری**

**حجت‌الاسلام والمسلمین حاج شیخ قدرت‌الله نجفی قمشه‌ای، از معلمان اخلاق و کارگزاران دو دهه اول نظام جمهوری اسلامی است. وی در فاجعه هفتم تیر در حزب جمهوری اسلامی، در زمـره حاضران خط امام و لبرالبیسم در سالیان اولیه انقلاب در اسلامی بازگفته است. امید آنکه مقبول افتد.**

■ ■ ■

**با توجه به سابقه مبارزاتی حضرت تعالی علیه رژیم شاه، مناسب است در آغاز این گفت‌وشنود، اشاره‌ای به قبل از پیروزی انقلاب داشته باشید تا به مسئولیت شما در حزب جمهوری اسلامی برسیم.**

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم. با توجه به اینکه بنده از ابتدا مقلد حضرت امام بودم، همواره این کلام ایشان در خاطرم بود: «به زندان رقتم و آمدم، اما والله نترسیدم!» به همین دلیل با یکی از زندان‌نداشتن و در طول سال‌های مبارزه، به افشاگری علیه رژیم پهلوی و حمایت از نهضت امام پرداختم و بارها دستگیر، زندانی و شکنجه شدم. چند ماه مانده به پیروزی انقلاب چند شب در شهرضا و در منزل یکی از دوستان علیه رژیم شاه سخنرانی کردم و پس از سخنرانی بنده، مردم شعار «مرگ بر شاه» می‌دادند و راهپیمایی می‌کردند. کاملاً مشخص بود اگر دست ساواک به من برسد امان نخواهد داد، به همین دلیل از شهرضا گریختم و به اراک رقتم و در آنجا به سخنرانی و افشاشگری ادامه دادم. هنگامی که طلیعه پیروزی نمایان شد، به شهر خود بازگشتم و در اعتراضات و راهپیمایی‌ها شرکت کردم. حضور دائمی در جمع مردم، باعث شد تا مورد لطف آنها قرار گیرم و پس از انقلاب، مرا به عنوان نماینده خود به مجلس شورای اسلامی بفرستند.

**چه شد در حزب جمهوری اسلامی به شما مسئولیت داده شد؟**

بنده قبل از پیروزی انقلاب، با شهید آیت‌الله بهشتی و نیز حضرت آقا در مسیر مبارزات آشنا بودم و پس از تشکیل حزب به دعوت این دو بزرگوار، به عضویت حزب درآمدم.

**مسئولیت شما در حزب چه بود؟**

بنده زرزو سوم شورای مرکزی و عضو هیئت اجرایی عالی حزب بودم.

**ارزبایی شما از عملکرد حزب و تحلیل‌تان از نگاه حضرت امام به حزب چیست؟**

نگاه حضرت امام به حزب، نگاهی تأییدی بود و از آن حمایت می‌کردند. یادم هست پس از پیروزی انقلاب زمانی که در قم تشریف داشتند یک روز در مدرسه فیضیه فرمودند: «اگر می‌خواهید حزب داشته باشید، این حزب هست». به نظر بنده حزب جمهوری اسلامی یک حزب فراگیر بود و در تمام زمینه‌ها، به متخصصان زبده رجوع می‌کرد و در خدمت‌رسانی به مردم هم پیشگام بود. عملکرد حزب در دفاع مقدس و نیز تسخیر لانه جاسوسی به دست دانشجویان پیرو خط امام نیز بسیار عالی بود. بسیاری از جوانانی که در این قضیه و همین‌طور جبهه‌های دفاع مقدس درخشدیند، عضو حزب جمهوری اسلامی بودند. بنده نیز با اعتقاد و اعتمادی که به مؤسسان حزب، از جمله حضرت آقا، شهید آیت‌الله بهشتی و مرحوم آقای هاشمی داشتیم، به حزب پیوستم و انصافاً آن را تشکیل کارآمد، منسجم و مابدریتی عالی یافتم.

## عاریخ

فکتوگو ۸۸۴۹۸۴۷۹



**«تحلیل‌ها و خاطره‌هایی از زمینه‌های سیاسی فاجعه هفتم تیر» در گفت‌وشنود با حجت‌الاسلام والمسلمین قدرت‌الله نجفی قمشه‌ای**

# رجوی پیام داد با رأی به عدم کفایت بنی‌صدر هر جا باشید شما را می‌کشیم!

**چه شد کاندیدای نمایندگی مجلس اول شورای اسلامی شدی؟**

در سال ۱۳۵۸، زمانی که بحث انتخابات پیش آمد، مردم شهرضا و حومه به بنده تکلیف کردند نمایندگی آنها را در مجلس شورای اسلامی بپذیرم. آن موقع بنده ۴۰ سال سن و ۲۳ سال سابقه تحصیل و تدریس در قم را داشتم و از این بابت هم چندان گمان نبودم. انقلاب تازه به پیروزی رسیده بود و نیاز به مجلسی قوی و تأثیرگذار داشت تا بتواند با قوایتنی بیگستی بر احکام اسلامی، کشور را از چنگ میراث شوم ۲۵۰۰ساله شاهنشاهی نجات بدهد. انتخابات برگزار شد و بنده با کسب ۵۲٫۵درصد کل آرا، به مجلس رقتم. در تمام طول مدت نمایندگی نیز تلاش کردم ذره‌ای از خط‌امام و ولایت خارج نشوم، زیرا به‌خوبی سنگینی بار خون شهدایی که برای تحقق نظام جمهوری اسلامی جانشان را ایثار کرده بودند، روی دوش خود احساس می‌کردم. در مجلس شورای اسلامی پس از تشکیل کمیسیون‌ها، عضو کمیسیون طرح‌های انقلاب بودم که کارشناسان بسیار خیرهای عضو آن بودند و پس از فاجعه ۷ تیر منحل شد.

**در فاجعه ۷ تیر منحل شد. شورای اسلامی چه بود؟**

هنوز مدت زیادی از پیروزی انقلاب اسلامی نگذشته بود که امریکا با تحریک قومیت‌های مختلف و نیز حمایت از گروهک‌های چپ و سازمان‌های متناقض و گروه‌هایی چون فرقان، کشور را با چالش‌های سیاسی مواجه کرد. شورای اسلامی در آن زمان در شرایط و دوران رأی بلایی بود، اما از آنجا که عنصری خودفروخته و لیبرال مسلک بود، خیلی نتوانست معیارهای اسلامی را رعایت کند و همین امر باعث شد توسط مجلس شورای اسلامی رد صلاحیت و از ریاست جمهوری خلع شود. از آنجا که شد انقلاب خیلی به‌بنی‌صدر امیدوار بود و می‌خواست تا طریق او به اهداف خود برسد، رأی به عدم کفایت سیاسی بنی‌صدر آنها را به‌شدت عصبانی کرد، طوری که جوی با جمله: «با این رأیی که دادید هر جا که باشید شما را می‌کشیم!» عمق نفرت و کینه‌توزی خود را از نظام نشان داد.

**در دورانی که در مجلس شورای اسلامی عهده‌دار مسئولیت نمایندگی بودید، توانستید چه خدماتی را به مردم منطقه خود ارائه کنید؟**

زمانی که بنده نماینده مجلس شدم، روستای جرقویه – که حوزه انتخابلیه من بود– از نظر امکانات اولیه زندگی از جمله آب، برق و راه، منطقه بسیار محرومی بود. بنده تلاش کردم تا جایی که در توان دارم، در رفع این محرومیت‌ها بکوشم و الحمدلله موفق هم شدم. یکی از کارهای بزرگی که در روستای جرقویه انجام شد، احداث یک بیمارستان بزرگ و مجهز بود. همچنین طرح گازرسانی و نیز طرح فاضلاب شهری در این منطقه اجرا شد. با تلاش بزرگانی چون علامه حسن‌زاده آملی و به پاس وجود بزرگانی چون مرحوم الهی قمشه‌ای و جمع کثیری از علمای بزرگ، بار دیگر نام قدیم «قمشه» رسماً به زادگاه این بزرگواران بازگشت و شهرضا دو باره قمشه نامیده شد.

**قبل از اینکه شرح فاجعه ۷ تیر را از زبان حضر تعالی که در آن جلسه حضور داشتید بشنویم، اشاره‌ای به ویژگی‌های اخلاقی و شخصیتی شهید آیت‌الله بهشتی کنید.**

شهید بزرگوار آیت‌الله بهشتی انسان منحصربه‌فرد و یگانه‌ای بود. ایشان به حسب ظاهر رئیس قوه قضائیه بود، ولی به نظر بنده با علم، درایت و مدیریت کم‌نظیرش، در واقع همه نظام را تدبیر و مدیریت می‌کرد و پس از حضرت امام– که سسکاندار اصلی کشتی انقلاب بودند– انصافاً در وجه مدیریتی و اجرایی، شخصیت بی‌نظیری بود. به همین دلیل هم دشمنان انقلاب بیش و پیش از هر کسی، ایشان را نشانه گرفتند. ایشان بسیار انتقادپذیر بود و همواره به ما سفارش می‌کرد به انتقاد از خود توجه کنیم،

جدی و خطرناکی ربه‌ور نکرد. بعد هم یک جنگ طولانی هشت ساله را بر رژیم نوپای ایران تحمیل و خسارات مادی و معنوی زیادی بر کشور وارد کرد. در کنار این مشکلات بزرگ، مجلس وظیفه داشت به ویرانی‌ها و مشکلات بازمانده از رژیم پهلوی در تمام زمینه‌های سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، اخلاقی و… هم رسیدگی کند. الحمدلله با رهبری داهیان حضرت امام با وجود تمام تنگناهایی که دشمن برای ما ایجاد می‌کرد، جمهوری اسلامی به بالندگی خود ادامه داد و لحنه‌های از حرکت نایبست.

**تحلیل شما از عملکرد گروه‌هایی چون نهضت آزادی، مجاهدین خلق و نیز بنی‌صدر در قبال حزب جمهوری اسلامی چیست؟**

هدف تمام این گروه‌ها و افراد ابتدا حذف اصل ولایت فقیه از قانون اساسی و سپس مقابله با آن بود. حزب جمهوری اسلامی دقیقاً روی خط امام حرکت می‌کرد و سرلوحه کارش رعایت و قانین بود. بنی‌صدر– که مقارن با پیروزی انقلاب به ایران برگشت– خیلی تلاش کرد خود را چهره موجهی نشان دهد و تا حدود زیادی هم در این کار موفق شد و به هر حال توانست ۱۱ میلیون رأی به دست آورد که در آن شرایط و دوران رأی بلایی بود، اما از آنجا که عنصری خودفروخته و لیبرال مسلک بود، خیلی نتوانست معیارهای اسلامی را رعایت کند و همین امر باعث شد توسط مجلس شورای اسلامی رد صلاحیت و از ریاست جمهوری خلع شود. از آنجا که شد انقلاب خیلی به‌بنی‌صدر امیدوار بود و می‌خواست تا طریق او به اهداف خود برسد، رأی به عدم کفایت سیاسی بنی‌صدر آنها را به‌شدت عصبانی کرد، طوری که جوی با جمله: «با این رأیی که دادید هر جا که باشید شما را می‌کشیم!» عمق نفرت و کینه‌توزی خود را از نظام نشان داد.

**در دورانی که در مجلس شورای اسلامی عهده‌دار مسئولیت نمایندگی بودید، توانستید چه خدماتی را به مردم منطقه خود ارائه کنید؟**

زمانی که بنده نماینده مجلس شدم، روستای جرقویه – که حوزه انتخابلیه من بود– از نظر امکانات اولیه زندگی از جمله آب، برق و راه، منطقه بسیار محرومی بود. بنده تلاش کردم تا جایی که در توان دارم، در رفع این محرومیت‌ها بکوشم و الحمدلله موفق هم شدم. یکی از کارهای بزرگی که در روستای جرقویه انجام شد، احداث یک بیمارستان بزرگ و مجهز بود. همچنین طرح گازرسانی و نیز طرح فاضلاب شهری در این منطقه اجرا شد. با تلاش بزرگانی چون علامه حسن‌زاده آملی و به پاس وجود بزرگانی چون مرحوم الهی قمشه‌ای و جمع کثیری از علمای بزرگ، بار دیگر نام قدیم «قمشه» رسماً به زادگاه این بزرگواران بازگشت و شهرضا دو باره قمشه نامیده شد.

**قبل از اینکه شرح فاجعه ۷ تیر را از زبان حضر تعالی که در آن جلسه حضور داشتید بشنویم، اشاره‌ای به ویژگی‌های اخلاقی و شخصیتی شهید آیت‌الله بهشتی کنید.**

شهید بزرگوار آیت‌الله بهشتی انسان منحصربه‌فرد و یگانه‌ای بود. ایشان به حسب ظاهر رئیس قوه قضائیه بود، ولی به نظر بنده با علم، درایت و مدیریت کم‌نظیرش، در واقع همه نظام را تدبیر و مدیریت می‌کرد و پس از حضرت امام– که سسکاندار اصلی کشتی انقلاب بودند– انصافاً در وجه مدیریتی و اجرایی، شخصیت بی‌نظیری بود. به همین دلیل هم دشمنان انقلاب بیش و پیش از هر کسی، ایشان را نشانه گرفتند. ایشان بسیار انتقادپذیر بود و همواره به ما سفارش می‌کرد به انتقاد از خود توجه کنیم،

## درد

**شب فاجعه ۷ تیر بنده همراه شهید محمدعلی حیدری به ساختمان حزب رفتیم. محمدرضا کلاهی جلوی در ساختمان ما را بازرسی و بعد به داخل سالن هدایت کرد.**

**من و شهید حیدری در ردیف جلو نشستیم. شهید بهشتی مشغول سخنرانی بود که ناگهان صدای مهیبی بلند شد و شعله‌های آتش همه جا را فراگرفت. من از روی صندلی پرت شدم و سرم محکم به زمین خورد. هنگامی که به هوش آمدم، دیدم زیر آوار هستم**

زیرا رشد تنها در سایه انتقاد از خود میسر است. ایشان در دورانی که در قوه قضائیه بود با کمک اساتیدی چون آیت‌الله جوادی آملی، آیت‌الله موسوی اردبیلی و… کلاس‌هایی را برای تأمین و تقویت نیروی انسانی قوه قضائیه برگزار کرد. بنده هم در آن دوره منطق تدریس می‌کردم.

**از جلسه‌ای که به فاجعه ۷ تیر منجر شد برایمان بگویید.**

آن شب بنده همراه شهید محمدعلی حیدری به ساختمان حزب رفتیم. محمدرضا کلاهی جلوی در ساختمان ما را بازرسی و بعد به داخل سالن هدایت کرد. من و شهید حیدری در ردیف جلو نشستیم. ابتدا قرار بود در باره اقتصاد و تورم بحث شود، ولی با رأی اکثریت حضار، بحث به انتخابات ریاست جمهوری کشید. شهید بهشتی مشغول سخنرانی بود که ناگهان صدای مهیبی بلند شد و شعله‌های آتش همه جا را فراگرفت. من از روی صندلی پرت شدم و سرم محکم به زمین خورد. هنگامی که به هوش آمدم، دیدم زیر آوار هستم. آنجا بود که معنی روزی را که نه فرزند و نه مال به حال انسان فایده‌ای ندارند و تنها قلب سلیم است که کارگشاست با تمام وجود احساس کردم. امدادگران مرا از زیر آوار بیرون کشیدند و به بیمارستان طرفه منتقل کردند. در این انفجار تمام بدنم دچار سوختگی شدید شد، به‌طوری که هفت بار

## درد

**شهید بزرگوار آیت‌الله بهشتی انسان منحصر به فرد و یگانه‌ای بود. ایشان به حسب ظاهر رئیس قوه قضائیه بود، ولی به نظر بنده با علم و اندیشه کم‌نظیرش، در واقع همه نظام را تدبیر و مدیریت می‌کرد و پس از حضرت امام– که سسکاندار اصلی کشتی انقلاب بودند– انصافاً در وجه مدیریتی و اجرایی، شخصیت بی‌نظیری بود**

جرایی شدم و حدود ۴۰ ترکش از بدنم خارج کردند. به دلایل امنیتی چند بار بیمارستان‌م را عوض کردند و از طرف به فریزر و سردسینس به بیمارستان اختر بردند. حدود ۱۵ روزهنر تمام بدنم با باندپیچی بود و به علت عفونت ناشی از سوختگی، قدرت حرکت نداشتم. کم‌کم با تزریق خون و آنتی‌بیوتیک‌های مختلف، سوختگی‌های التیام یافتند و کمی حالم بهتر شد و بزرگوارانی چون استاد جلیل‌القدرم حضرت آیت‌الله جوادی آملی و شهید محمدعلی رجایی به دیدارم آمدند.

شهید رجایی در حالی که گریه می‌کرد، پیام حضرت امام را به من رساند و خدا را شکر کرد که زنده مانده‌ام. بنده عرض کردم اگر خونبهای مثال بنده، رئیس جمهور شد ائمان شما باشد می‌ارزد. مرحوم آیت‌الله هاشمی رفسنجانی به دیدنم آمد. همچنین هیئتی از سوی حضرت امام به عیادتم آمدند که بسیار شرمندۀ شدم و عرض کردم به محض اینکه بهبود پیدا کنم، خودم خدمت ایشان خواهم آمد. واقعاً هم کمی که حالم بهتر شد، همراه با شهید بزرگوار آیت‌الله شاه‌آبادی خدمت امام شرفیاب شدم. ایشان وقتی وضعیت جسمی مرا مشاهده فرمودند، دیگران واگذار کنیتم و برای تدریس به حوزه زنده هیج کسی بیشتر از من مشتاق طلبگی مهدوی کنی و مرحوم آیت‌الله غوری هم حضور داشتند. هر سه نفر از حضرت امام خواستیم اجازه فرمایند مسئولیت‌های دولتی خود را به ما بسپارند. هر سه نفر از حضرت امام خواستیم عهده بگیرد، حق خالی کردن صحنه را ندارید، وگرنه هیچ‌کسی بیشتر از من مشتاق طلبگی در حوزه علمیه قم نیست.» بنده هم موقی که می‌کرد و پیام بایستم و حالم بهتر شد، به مجلس بازگشتم. آنجا بود که حضرت آقا را در راهروی مجلس دیدم و بدوی مقدمه یکدیگر را در آغوش گرفتیم و هر دو به یاد رباعی باباطاهر افتادیم: «بیا سوت‌ه دلان گرد هم آییم» ایشان هم به خاطر سوء قصدی که به ایشان شده بود هنوز

## ۹ جوان

اروزنامه جوان | شماره ۳-۵۴

بهبودی کامل خود را به دست نیاورده بودند و دوران نقاهت را می‌گذرانند.

**اخیراً اعلام شد محمدرضا کلاهی عامل اصلی رویداد انفجار در حزب جمهوری اسلامی کشته شده است. کلاهی چگونه فردی بود؟**

کلاهی نفوذی دشمن بود و شهید بهشتی هم چون این مسئله را نمی‌دانست به قدری به او اعتماد داشت که کلید دفتر خود را به او سپرده بود و مراقبان دفتر ایشان نیز کیف آقای کلاهی را بازرسی نمی‌کردند. کلاهی در هر بار تردد مقداری تی‌ان تی در دفتر کار می‌گذاشت تا جایی که در زمان انفجار دفتر شهید بهشتی تماماً منهدم شد. امثال همین واقعه هم موجب شد تا رهبری بارها بسر لزوم مراقبت بر نفوذ دشمن تأکید کنند و مردم و مسئولان را نسبت به نفوذ دشمن هشدار دهند. فردی مانند شهید بهشتی به دلیل نفوذ عوامل دشمن به شهادت رسید، بنابراین نفوذ می‌تواند ضربات مهلکی بر جامعه وارد کند.

**پس از فاجعه ۷ تیر چه مسئولیت‌هایی به شما واگذار شد؟**

پس از اتمام دوره مجلس، مدتی معاونت تأمین نیروهای انسانی کمیته انقلاب اسلامی کل کشور به عهده‌ام بود که در مجموع شاید در کارترین سال دوران عمرم محسوب می‌شد. پس از آن آقای دکتر ولایتی مرا برای اداره امور فرهنگی وزارت امور خارجه دعوت به کار کرد.

**مسئولیت شما در وزارت امور خارجه چه بود؟**

بنده در آنجا عضو هیئت علمی، ناظر عالی وزیر در دانشکده بین‌الملل، استاد اخلاق و معارف و منطق، مشاور فرهنگی وزیر و عضو هیئت بررسی تخلفات وزارت‌تخانه بودم. من حدود ۱۰ سال در وزارت امور خارجه بودم و هر سال، حدود سه ماه در سفارتخانه‌های خارج از کشور به سر می‌بردم و تقریباً همه کشورهای مهم دنیا را دیدم. بنده در وزارت امور خارجه، کار فرهنگی می‌کردم و پنج‌شنبه‌ها به کارکنان آنجا اخلاق درس می‌دادم. همچنین در آنجا دفتر استفتائات راه انداختم که با همه نمایندگی‌های جهان ارتباط داشت و اجاز‌های لازم را از مقام معظم رهبری می‌گرفت و به آنها ابلاغ می‌کرد. در مدتی که در وزارت امور خارجه بودم، یک ماهنامه فرهنگی، سیاسی، اعتقادی و اخلاقی را برای سفرا و کارمندان خارج از کشور تهیه می‌کردم. حضرت آقا وقتی این ماهنامه را ملاحظه فرمودند، مرا بسیار تشویق کردند. در سمنین‌های سالانه سفرا هم گاهی «چهل حدیث» را برای ایشان می‌نوشتم و از طرف وزیر هدیه می‌دادم.

**اشاره‌ای هم به دیگر مسئولیت‌هایتان داشته‌اید.**

بنده در کنار تمام مسئولیت‌های اجرایی لحنه‌ای از کار فرهنگی و تدریس غافل نبودم، لذا علاوه بر کار در وزارت امور خارجه در مدرسه عالی شهید مطهری، دانشگاه امام صادق(ع)، دانشگاه‌های روابط بین‌الملل و شهید عباس مرعی می‌دادم. هم‌زمان نماینده ولی‌فقیه در دانشگاه آب و برق تهران بودم. پس از آنکه حضرت آقا به رهبری برگزیده شدند، از طرف دفتر ایشان از من دعوت شد که پنج‌شنبه‌ها در طول این مدت چند در حوزه و چه در دانشگاه شاگردان زیادی داشتم که اکنون در عرصه‌های مختلف نظام مسئولیت‌های مهمی به عهده دارند.

با اینکه پس از درگذشت دخترم جانی در بدن نداشتم، در سال آخر خدمتم در وزارت امور خارجه زیر نظر مقام معظم رهبری را مهابهنگی وزیر امور خارجه و وزیر کشور مشاورت فرهنگی وزارت امور خارجه را هم به عهده گرفتم و آنجا هم درس اخلاق می‌گفتم و ماهنامه‌های سیاسی، اعتقادی و اخلاقی را تهیه می‌کردم که برای استادان و فرمانداران سراسر کشور ارسال می‌شد. در این دوره عضو هیئت رسیدگی به تخلفات وزارت کشور، عضو هیئت گزینش مدرسه عالی شهید مطهری و عضو هیئت گزینش نمایندگان ولی‌فقیه در دانشگاه‌های کشور بودم و ۱۰ سال بر تلاش و جنب و جوش را سبزی کردم.

**در خاتمه این گفت‌وگو اشاره‌ای هم به شهادت فرزندتان در جبهه‌های دفاع مقدس کنید.**

حدود یک سال از فاجعه ۷ تیر گذشته بود که فرزندم در سن ۱۸ سالگی و در سال ۱۳۶۲ در عملیات رمضان ۳ در منطقه کوشک به شهادت رسید. او شخصیت ممتاز و ویژگی‌های بسیار ارزشمندی داشت که داغش را برای من و مادرش بسیار سنگین می‌کرد. پسرم در وصیت‌نامه‌اش نوشته بود: «برای من گریه نکنید، بلکه جشن شهادت بگیرید، چون دوست دارم بیکی از اولیا مرا دفن کنید. پدرم بر یکرم نماز بگذارد و مرا دفن کند» و با این عبارت مرا شرمندۀ خود کرد. پسرم همواره در دعاهايش از خدا طلب شهادت می‌کرد. دلی بی‌قرار و سری پرشور داشت. هم به دنیا آمدنش همراه با حالات معنوی خاصی برای مادرش بود و هم شهادت را خود به خواب دیده بود که بعدها برخی از شهود عینی آن را برابرم نقل کردند.

**با تشکر از فرصتی که در اختیار ما قرار داد.**